

بودم و موضوع را با برادر حاج آقا در میان گذاشتم و آن‌ها آمدند و پیگیری کردند. یک همسایه‌ای داشتیم که مأمور زندان بود، آدم متدینی بود و به برادر حاج آقا گفته بود که چه اتفاقی افتاده است. بنده خدا ترتیب یک ملاقات را هم داد که برادر حاج آقا رفتند، البته که ملاقاتی نشده بود و فقط به طریقی لباس‌های پر خون حاج آقا را به برادرش داده بودند. لباسش را شب برای من آوردند. برادرش وقتی لباس را دیده بود غش کرده بود، ولی من خودم را نگه داشتم. خوشحال بودم که در راه انقلاب قدم برمی‌دارد. اما تاب از دست دادنش را هم نداشتم. توی یک کیسه پلاستیکی لباس‌های پاره و پر خونش را تحویل داده بودند سعی می‌کردم مایه آرامش حاج آقا باشم چون در مسیری قدم برداشته بود که درست بود. من خط امام^(۶) را قبول داشتم و مقلد ایشان بودم و اقدامات ایشان را قبول داشتم برای همین حامی و همراه حرکت‌های همسرم بودم. من از مادرم درس مقاومت و تقوایا یاد گرفته بودم، با وجود اینکه تحصیلات خاصی نداشتم. همیشه سفارش می‌کرد که مراقب همسرم و صورت باشم. همیشه طوری رفتار می‌کرد که مایه‌ی بگیریم در جامعه فعال باشیم. روی نماز اول وقت ماما تأکید داشت و می‌گفت که رفتار ما درس است برای دیگران.»

همیشه دلواپس هستم

«نیمه شعبان دستگیر شد و ۲۱ ماه رمضان آزاد شد. به خاطر حمایت علما و بازاریان بود که آزادش کردند. از زندان که آزاد شد تمام بدنش سیاه و کبود بود. تکان نمی‌توانست بخورد. کسی جرئت نمی‌کرد برای درمانش بیاید. بیمارستان‌ها هم قبول نمی‌کردند. در خانه مداواایش کردیم. یک ماه مداوایش زمان برد. بدنش بعد از یک ماه خوب شد، ولی آثار آن شکنجه‌ها هنوز روی بدن حاج آقا هست. همچنان زیر نظر پزشک است و دارو مصرف می‌کند. تا دلتان بخواهد دکتر اعصاب و روان رفته و دارو مصرف می‌کند. استخوان نرمه‌های داخل بدنش را هجده سال بعد درآوردند. بخش اعظم مبارزه من همین بود که طوری کنارش باشم که نگرانی نداشته باشد و همراهی‌اش کنم چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب که برای برنامه‌های مختلف و تبلیغات می‌رفت. هنوز هم که هنوز است من مراقب حاج آقا هستم که اتفاقی برای او رخ ندهد چون دشمن انقلاب همچنان هست. یک بار بعد از انقلاب در خانه آمدند و می‌خواستند حاج آقا را ترور کنند که ناموفق بود، ولی من همیشه این ترس و نگرانی را برای سلامتی او داشتم و همیشه دلواپس هستم. اما توکل من همیشه به خدا بوده است و برای سلامتی‌اش دعا می‌کنم.»

خانه ما همچنان یک پایگاه

انقلابی است

«بعد از انقلاب خانه ما همچنان پایگاه بود. اوایل به بچه‌ها و خانم‌ها درس می‌دادم. بعد دوره‌های قرآن برگزار کردیم و خانم‌ها می‌آمدند و در دوره‌ها شرکت می‌کردند. در دوره‌ها احکام و آموزش علوم دینی هم داشتیم. در کنارش پاسخ‌گویی به مسائل شرعی را هم در حرم مطهر دارم. هفته‌ای یک بار برنامه کلاس قرآن، تفسیر و رفع سؤال و مسائل شرعی را داریم. خانه ما همچنان یک پایگاه انقلابی است.»



این زن نعمت است

حاج آقای بخشیان بعد از انقلاب در دادگستری فعالیت می‌کنند و اتفاقاً پرونده خیلی از افرادی که او را شکنجه کرده‌اند زیر دستش می‌آید. او از قضات بازنشسته است که در دادگاه انقلاب بوده و بعد از آن مسیر وکالت را در پیش گرفته است. با حاج خانم که هم صحبت می‌شویم؛ او هم می‌نشیند و چند جمله‌ای از همراهی‌های خانمش می‌گوید: «در زمان دستگیری‌های من، خانم خیلی مقاوم بود و شاید اگر فرد دیگری بود این اندازه صبر و تحمل نمی‌کرد. پدرم همیشه ایشان را تحسین می‌کرد و به خاطر تقوایی که داشت جلوی پای عروسش بلند می‌شد و می‌گفت این زن نعمت است و می‌باید او را اذیت کنیم. حتی پدرم برای ایشان ارث گذاشته است. در هر دو مرحله‌ای که من زندانی شدم هم به خودم و هم به خانواده به خصوص پدرم و حیه می‌داد که صبور باشند.»